

راه حلّ سوّم: (محقق ثانی)

مرحوم محقق ثانی معتقد است اعمال عبادی که در ضدیت با اهم واقع می شوند در حالیکه به نحو واجب موسع هستند، امر دارند و می توان با قصد همان امر، آن را اتیان کرد.

توجه شود که فرض تراحم گاه بین واجب موسع و واجب مضیق است (مثل اینکه یک میّت روی زمین است و از طرفی ادای صلوة است و اگر صلوة را به جای بیاورید، آب میّت را می برد) و گاه بین واجب موسع و واجب فوری است (مثل تراحم بین صلوة و ازاله نجس)، در فرض دوّم ممکن است اشکال شود که اگر ازاله انجام نشود، در تمام وقت با صلوة تراحم دارد و لذا کل وقت صلوة، امر به ازاله مقدّم است و لذا فردی از افراد صلوة بدون تراحم نیست، اما در همین مورد هم می توان گفت، واجب فوری در همان ابتدای وقت واجب است و اگر انجام نشد، به صورت واجب مشروط، وجوب دیگری پدید می آید (اگر عصیان کردی، واجب است)، و چون هنوز شرط پدید نیآمده است هنوز وجوب دوم نیآمده است.

ابتدا لازم است اشاره کنیم که سخن مرحوم محقق ثانی به دو گونه تقریر شده است؛ مطابق تقریر محقق نائینی، کلام همان است که گفته شد، ولی تقریر مرحوم آخوند از سخن ایشان اندکی تفاوت دارد ابتدا تقریر مرحوم نائینی را بررسی می کنیم:

مطابق تقریر ایشان:

اوامر به طبیعت تعلق می گیرند، پس طبیعت صلوة مأموریه است، حال اگر یک امر موسع (صلوة) با یک مزاحم اهم (ازاله نجاست) در قسمتی از وقت تراحم داشت، امر به صلوة ساقط نمی شود بلکه این عقل است که می گوید «مأموریه» را در ضمن افرادی موجود کن که «مزاحم با واجب اهم (ازاله)» نیستند. ولی اگر شما به حکم عقل توجه نکردید، باز هم این «فردی از صلوة که با ازاله مزاحمت دارد»، مصداق مأموریه (کلی صلوة) می باشد:

«لما تعلق الأمر بالطبیعة علی نحو صرف الوجود، لا علی نحو السریان كما فی النهی عن الطبیعة كانت القدرة علی ایجاد الطبیعة و لو فی ضمن فرد ما کافية فی تعلق الأمر بالطبیعة، لخروجه بذلك عن قبح التکلیف بما لا یطاق، و لا یتوقّف الأمر بالطبیعة علی القدرة علی جمیع افرادها، بل یکفی فی صحّة تعلق الأمر بالطبیعة تمکن المکلف من الإيجاد حتّى لا یلزم التکلیف بما لا



یطاق، و بعد تعلق الأمر بالطبيعة تكون جميع الأفراد متساوية الأقدام في الانطباق، لأن انطباق الكلى على افراده قهري، و بعد الانطباق يكون الأجزاء عقلياً، و حينئذ لا مانع من الإتيان بذلك الفرد من الصلابة المزاحم للإزالة مثلاً بداعي امتثال الأمر المتعلق بالطبيعة، و لا يتوقف صحته على تعلق الأمر به بالخصوص، حتى يقال: بعد الأمر بالإزالة لا يمكن الأمر بذاك الفرد المزاحم لاستلزامه الأمر بالصدّين، بل يكفي في صحته تعلق الأمر بالطبيعة، و بعد ذلك يكون الانطباق قهرياً و الأجزاء عقلياً.^١

توضيح:

١. امر به طبيعت على نحو صرف الوجود است یعنی یک فرد از آن را موجود کن و نهی از طبيعت على نحو سريان است، یعنی هیچ فردی را محقق نکن.
٢. پس اگر یک فرد مأمور به را می توان اتیان کرد، امر به آن، تکلیف بمالایطاق نیست.
٣. بعد از تعلق امر به طبيعت، همه افراد این طبيعت، در انطباق بر طبيعت با یکدیگر مساوی هستند چراکه انطباق کلی بر افرادش، قهري است.
٤. و اگر انطباق کلی بر فرد صورت گرفت، این فرد مجزی است عقلاً.
٥. پس می توان این فرد را با قصد اتیان به مأمور به (کلی) به جای آورد.

ما می گوئیم:

روشن است که مطابق این تقریر، در فرض تراحم «امر» باقی است و لذا طبق تقسیم بندی^٢، در راه حلّ مرحوم محقق کرکی، امر به «عبادتی که ضد واقع شده است» کماکان باقی است.

فرق این تقریر با تقریر مرحوم آخوند - که خواهیم خواند - آن است که:

«ان الفرد المزاحم في تقريب صاحب الكفاية قد فرض كونه خارجا عن دائرة المأمور به، و انه

ليس فردا للطبيعة بما هي مأمور به.»^٣

١. نائینی، محمد حسین، فوائد الأصول، ج ١، ص ٣١٣.

٢. ن ک: جزوه سال نهم ص ١٤٦.

٣. روحانی، محمد، منتقى الأصول، ج ٢، ص ٣٦٥.



تقریر مرحوم آخوند از کلام محقق ثانی:

مرحوم آخوند - چنانکه برخی از بزرگان هم گفته اند- به نحوی کلام محقق ثانی را تقریر کرده است که «فرد مزاحم با واجب اهم» را خالی از امر می داند و صحّت را از «امر به اشباه و نظائر» استفاده می کند.

البته لازم است توجه کنیم که مرحوم آخوند، این سخن را در حالیکه پذیرفته، به مرحوم محقق ثانی استناد نداده است ایشان بحث را طبق دو مبنا مطرح می کند.

نخست بر مبنای اینکه بگوئیم اوامر به طبایع تعلق می گیرند و مبنای دیگر آنکه بگوئیم اوامر به افراد تعلق می گیرند.

• الف) اگر گفتیم اوامر به طبایع تعلق می گیرند:

«فیما إذا كانت موسعة و كانت مزاحمة بالأهم ببعض الوقت لا فی تمامه یمكن أن یقال إنه حیث كان الأمر بها علی حاله و إن صارت مضیقة ب خروج ما زاحمه الأهم من أفرادها من تحتها أمکن أن یؤتی بما زوحم منها بداعی ذاک الأمر فإنه و إن كان خارجا عن تحتها بما هی مأمور بها إلا أنه لما كان وافیا بغرضها ک الباقی تحتها كان عقلا مثله فی الإتیان به فی مقام الامتثال و الإتیان به بداعی ذاک الأمر بلا تفاوت فی نظره بینهما أصلا.»^۱

توضیح:

۱. اگر واجب عبادی (صلوة) یک واجب موسع است و تزاحم آن با اهم (ازاله) در وقت است:
۲. امر به صلوة باقی است اگرچه برخی از افراد (آنها که در تزاحم با ازاله هستند) از تحت مأموریه خارج می شوند (و لذا از این جهت واجب موسع، مضیق می شود)
۳. حال اگر مکلف همان فردی را که «مزاحم» است به جای آورد و قصد اطاعت امر به کلی را داشت، می توان گفت اگرچه «آن فرد اتیان شده از تحت مأموریه خارج بوده است» ولی به اندازه افرادی که تحت کلی باقی هستند، غرض را تأمین می کند.
۴. و لذا عقلا در مقام امتثال (و اسقاط امر) و در اینکه می توان در آن «قصد امر» داشت، همانند آنچه

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایة الأصول (طبع آل البیت)، ص ۱۳۶



«تحت کلی باقی مانده بود» می باشد

مرحوم آخوند سپس اشکال و جوابی را طرح می کنند:

«و دعوی أن الأمر لا يكاد يدعو إلا إلى ما هو من أفراد الطبيعة المأمور بها و ما زوحم منها بالأهم و إن كان من أفراد الطبيعة لكنه ليس من أفرادها بما هي مأمور بها فاسدة فإنه إنما يوجب ذلك إذا كان خروجه عنها بما هي كذلك تخصيصاً لا مزاحمة فإنه معها و إن كان لا تعمه الطبيعة المأمور بها إلا أنه ليس لقصور فيه بل لعدم إمكان تعلق الأمر بما تعمه عقلاً و على كل حال فالعقل لا يرى تفاوتاً في مقام الامتثال و إطاعة الأمر بها بين هذا الفرد و سائر الأفراد أصلاً.
هذا على القول بكون الأوامر متعلقة بالطبائع.»^۱

ان قلت:

۱. ان قلت: اگرچه «فرد مزاحم با اهم» جزء طبیعت صلوة هست ولی جزء مأموریه نیست، یعنی امر بعث به «افراد طبیعت مأموریه» است و این فرد «مأموریه» نیست اگر از افراد طبیعت هست.
۲. قلت: اگر خروج یک فرد از تحت طبیعت، به سبب تخصص بود، می شد گفت این فرد، قابلیت امتثال نداشت [چراکه تخصیص مساوق با عدم ملاک است]
ولی اگر خروج یک فرد به سبب تخصیص نباشد، بلکه به سبب تزاحم باشد، این فرد کماکان قابلیت این را دارد که ملاک را تامین کند چراکه این خروج به سبب «قصور در فرد مذکور» نیست بلکه به سبب آن است که عقلاً امر نمی تواند به آن تعلق بگیرد (چون مقدور نیست)
۳. پس عقل تفاوتی بین این فرد و بقیه افراد نمی بیند.

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایة الأصول (طبع آل البيت)، ص ۱۳۶



- (ب) اگر گفتیم اوامر به افراد تعلق می‌گردد.

مرحوم آخوند در این باره می‌نویسند:

«و أما بناء على تعلقها بالأفراد فكذلك و إن كان جريانه عليه أخصى كما لا يخفى فتأمل.»^۱

ما می‌گوئیم:

۱. ماحصل فرمایش مرحوم آخوند آن است که اگرچه طبق این مبنا این فرد، امر ندارد و طبیعتی که بخواند مشترک بین افراد باشد هم موجود نیست که بتوان از آن طریق ملاک را کشف کرد ولی می‌توان ملاک موجود در افراد دیگر را اینجا هم یافت.

۲. فتأمل؛ شاید اشاره به آن است که وقتی هر فرد یک مأموریه مغایر با مأموریه‌های دیگر است، نمی‌توان از امر به یکی، صحت در افراد دیگر را کشف کرد و این همانند آن است که بخواهیم از امر به صلوة، صحت صوم را کشف کنیم.

و ممکن است اشاره به اصل بحث - حتی در فرض تعلق امر به طبایع، باشد و اینکه آنچه در «دعوی» مطرح شده است، صحیح است.

ما می‌گوئیم:

۱. اشکال اساسی بر تقریر مرحوم آخوند - چنانکه وجه دوّم تأمل را چنین معرفی کرده اند -^۲

آن است که:

«این فرد تحت مأموریه نیست پس امر ندارد حال از کجا کشف می‌کنیم که این فرد هم دارای ملاک است؟»

باید برای این کشف به سراغ راه‌های دیگر رفت. (یا به سراغ اطلاق ماده و یا راه‌های دیگر)»

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایة الأصول (طبع آل‌البیت)، ص ۱۲۷

۲. منتقى الاصول، ج ۲، ص ۴۹۲.

